



۲۰۱۸/۱۱/۰۷



غلام رسول سفید روان

ذهنیت جنگ اندیش و گره نگشوده

عده‌ای معتقد اند، جنگ میان دار اسلام و دار کفر تا برپایی قیامت ادامه خواهد داشت و به هیچ‌وجه نمی‌توان پایانی برای آن تصور کرد. این باورها تصوراتی را در ذهن این افراد ایجاد کرده است که می‌پندارند: نه تنها مسلمانان لیاقت دارند که جهان را به تصرف خود در آورند، بلکه حق آنان است که سرنوشت بیش از هفت میلیارد جمعیت جهان را در اختیار بگیرند و آنگونه که خود تصور می‌کنند حاکمیت نمایند.

اندیشیدن به جنگ و کشتار، با این افکار ساده آن‌هم با استفاده از عملیات انتحاری و انفجارهای کور، که مرگ بسیاری افراد بی‌دفاع را در پی دارد، این واقعیت را به خوبی آشکار می‌سازد که این‌گونه باورها پیش از آن که برداشتی از نصوص دینی باشد، باوری است شتابزده که از حس حقارت، سرخوردگی و عجز نشأت گرفته است؛ حسی که توان درک واقعیت‌های زندگی بشر در دنیای موجود را از این افراد سلب نموده و به آنها اجازه نمی‌دهد توان خویش را برای پیشرفت و افزایش سطح رفاه جوامع خود به کار گیرند.

در جهان فعلی که دارای ابعاد مختلف و پیچیدگی‌های فراوان است و ملت‌های مختلف با قرار گرفتن فرایند رقابت‌های اقتصادی و علمی برای ارتقای سطح پیشرفت و افزایش رفاه و امنیت، تلاش‌های بی‌وقفه انجام می‌دهند، اندیشیدن به جنگ و کشتار و غفلت از معادلات اصلی‌ای که سرنوشت جوامع بشری را رقم می‌زنند، بدون تردید جز آن که به ادامه ضعف و سرخوردگی بیشتر بیانجامد حاصل دیگری در پی نخواهد داشت.

اگر بخواهیم عامل جنگ را در کنار عوامل دیگری که در حیات بشر موجود تأثیر گذارند، قرار دهیم، گزینه‌های مهم دیگری آشکار خواهد شد و فهم این موضوع را آسان خواهد کرد که دوران جنگ و قتال به پایان خود رسیده است. تاریخ جنگ‌های بشر این تفاوت را نشان می‌دهد که در گذشته جنگ نقش تعیین‌کننده‌ی در زندگی بشر داشته است، اما در دنیای کنونی عواملی به غیر از جنگ، می‌توانند در زندگی بشر سرنوشت‌ساز باشند. برای درک بهتر این موضوع، نیاز است تفاوت‌هایی که میان جنگ‌های بشر در مراحل مختلف آن ایجاد شده است، با تأمل جدی مورد بررسی قرار گیرد؛ زیرا اهمیت جنگ در دنیای قدیم به نحوی بوده است که با اهمیت آن در عصر معاصر کاملاً متفاوت است و دو مرحله‌ی جدا از هم را می‌سازند. همچنین تفاوت هر دوی این مراحل با مرحله‌ی سوم، یعنی زمانی که جنگ میان قدرت‌های بزرگ جهان متوقف شد، کاملاً مشهود است. بنابراین نیاز است مراحل سه‌گانه‌ی فوق هر یک به طور جداگانه مورد بررسی قرار گیرند.

اهمیت جنگ در دنیای قدیم:

بی‌تردید جنگ در جوامع قدیم به عنوان نقشی اساسی و تعیین‌کننده در تحولات مهم زندگی بشر داشته است و در نزد اغلب گروه‌های انسانی و در اکثر جوامع، مفهومی محوری و کانونی برای حفظ حیات و دفاع از ارزش‌ها

تلقی می‌شده است. حتی می‌توان گفت سرنوشت اکثر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها با جنگ مشخص می‌شده است؛ زیرا اکثر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها توسط گروه‌های مهاجمی تأسیس شده‌اند که موفق می‌شدند با غلبه بر ارتش ناتوان تمدن قبلی، تمدن جدید و فرهنگ جدید را پایه‌گذاری نمایند، حتی می‌توان گفت: مهمترین دغدغه‌های بشر، چون باورهای دینی، عدالت‌خواهی و آزادی‌خواهی که از احساسات عمیق درونی وی نشأت می‌گرفتند، بیشترین تبلور خود را در غالب جنگ‌ها به ظهور رسانده‌اند.

در دنیای قدیم میان ابعاد مختلف جنگ، یعنی تعداد نیرو، روحیه‌ی افراد و ابزار جنگی نسبتی متعادل برقرار بود، یعنی گروه‌های اندک توان آن را داشتند که با داشتن روحیه‌ی عالی، در برابر جمع بیشتر نیروهای دشمن و تجهیزات سنگین آن، برای دفاع از خواسته‌های خود وارد میدان شوند و به امید پیروزی شانس خود را بیازمایند. به سخنی دیگر، در جنگ‌های آن زمان، ارزش‌هایی چون شجاعت، از خودگذشتگی و باور راسخ می‌توانست به عنوان عامل مؤثر در سرنوشت جنگ تأثیر ویژه‌ی داشته باشد. افراد با رفتن به میدان کارزار نه تنها می‌توانستند به میزان تدبیر و شجاعت شان از حیثیت خود، خانواده و قبیله‌ی خود دفاع نمایند، بلکه می‌توانستند اوج کمال ارزش‌های بشری را با ایثار و از خودگذری به نمایش بگذارند. هرچند این وضعیت مدت‌زمانی طولانی ادامه یافت، اما با ظهور تمدن جدید در غرب تفاوت‌هایی در وضعیت جنگ‌های بشر پدیدار شد که قبل از آن سابقه نداشت و جهان وارد مرحله‌ی جدیدی از تاریخ گردید.

اهمیت جنگ در روزگار معاصر:

از زمانی که باروت وارد اروپا شد، نخستین نقطه‌عطف در وضعیت جنگ‌های بشر به وجود آمد. زمانی که قبایل متخاصم اروپایی باروت را در اختیار گرفتند و به وسیله‌ی آن سلاح‌های باروتی ساختند، تعادل نسبی میان سه رکن اصلی جنگ یعنی: تعداد نیرو، روحیه‌ی افراد و ابزار جنگی، از هم پاشید. به جای جنگ‌های متعادل که هر دو طرف متخاصم می‌توانستند وارد میدان شوند و بخت دفاع از جان، مال و حیثیت خود را داشته باشند، جنگ‌افزارهایی که با باروت ساخته شد، تعادل موجود میان دو طرف جنگ را از میان برد و نتایج جنگ‌ها به نفع طرفی انجامید که از دانش ساخت سلاح‌های باروتی بهره‌مند بود، در نتیجه اکثر مناطق جهان در آسیا، آفریقا، آمریکا و استرالیا زیر سلطه‌ی آن دسته از کشورهای اروپایی قرار گرفت که سلاح‌های باروتی را در اختیار داشتند.

در آن عصر که به نام عصر استعمار یاد می‌شود، جنگ به عنوان عامل مهم، همچنان نقشی تعیین‌کننده داشت، اما با این تفاوت اساسی که نتایج جنگ‌ها بر اساس میزان پیشرفت ابزار جنگی طرف‌های درگیر مشخص می‌شد و فاتحان، همان دارندگان ابزار جنگی مدرن بودند که بر اساس منافع شان حد و مرز کشورها را تعیین نموده و با توافقی که میان شان حاصل می‌شد قلمرو حاکمیت خود را مشخص می‌نمودند.

سرانجام زمانی که کشورهای استعمارگر منافع خود را در آن دیدند که نیروهای شان را از مناطق تحت اشغال خارج نموده و استقلال کشورها را به رسمیت بشناسند، عصر استعمار پایان یافت، اما تأثیر جنگ و ابزار مدرن جنگی در ایجاد تحولات مهم جهانی، همچنان به قوت خود باقی بود و به عنوان عامل سرنوشت‌ساز جوامع مختلف را رویاروی هم قرار می‌داد.

غروری که کشورهای غربی در نتیجه‌ی داشتن سلاح‌های مدرن به دست آورده بودند، آنها را وادار ساخت تا حس برتری‌طلبی شان را که با استعمار کشورهای آسیایی و آفریقایی تأمین نمی‌شد، با قرارگرفتن در برابر

یکدیگر ارضا نمایند، حسی که سبب شد جنگ‌های دهشتناک اول و دوم جهانی به وقوع پیوندد، جنگ‌هایی که ده‌ها میلیون قربانی در پی داشت و زیان‌های حاصل از آن تا آن حدی عمیق و گسترده بود که در طول تاریخ زندگی بشر هرگز تجربه نشده است.

توقف جنگ میان قدرت‌های جهانی:

هرچند تلفات جنگ‌های اول و دوم جهانی بسیار سنگین و زیان‌های حاصل از آن بسیار عمیق بود، اما در پایان جنگ جهانی دوم به سبب کشف اتم و استعمال سلاح اتمی، مهمترین نقطه‌عطف در تاریخ بشر که تا آن زمان هرگز فرصت ظهور پیدا نکرده بود، به وقوع پیوست.

کشورهای سرمایه‌داری به رهبری امریکا و کشورهای سوسیالیستی به رهبری شوروی، به عنوان دو قطب اصلی قدرت جهان، هر دو به سلاح هسته‌یی مجهز شدند و این سبب شد که وقوع جنگ میان قطب‌های جهانی قدرت، عملاً ناممکن گردد. به عبارتی دیگر، دلیل دوری هر دو طرف از شروع جنگ مستقیم، دسترسی آن‌ها به جنگ‌افزار هسته‌یی و ترس از استفاده‌ی طرف مقابل از این سلاح‌ها بود.

این دوران که به نام جنگ سرد اطلاق می‌شود (دهه ۱۹۴۰ - دهه ۱۹۹۰) دورانی است که شاید بتوان گفت برای اولین بار جوامع بشری فرصت یافتند عوامل دیگری به غیر از جنگ را وارد رقابت‌ها و تنش‌های خود سازند. در اکثر کشورهای جهان تلاش‌های وسیعی برای بهره‌مندی از رفاه و آسایش بیشتر و دستیابی به منافع کلان اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به راه افتاد و از طریق رقابت در عرصه‌ی دانش و فن‌آوری پیشرفت‌هایی چشمگیر حاصل شد.

در طول جنگ سرد هرگز درگیری مستقیم میان نیروهای دو قدرت جهانی، ایالات متحده و شوروی، به وقوع نپیوست، اما پرداخت هزینه‌های گزاف دفاعی و رقابت در ساخت جنگ‌افزارهای مدرن هسته‌یی از سوی هر دو قدرت به شدت ادامه یافت و این امر سبب شد شوروی که به تناسب ایالات متحده از توان اقتصادی کافی بر خوردار نبود، باصرف هزینه‌هایی گزاف، با بحران‌هایی جدی مواجه شود. روس‌ها که به سبب باورهای ایدئولوژیک شان میان خود و جهان، دیواری آهنین قرار داده بودند، از درک این حقیقت غافل ماندند که با آغاز جنگ سرد، عوامل تعیین‌کننده‌ی روابط میان کشورها، عواملی غیر از جنگ و قدرت نظامی است. براساس این غفلت بود که شوروی افغانستان را اشغال کرد و این حقیقت آشکار را درک ننمود که دوران استعمار پایان یافته است و کشورهای جهان، هم مرزهایی تعیین‌شده دارند و هم هویت‌هایی مستقل.

اشغال افغانستان توسط شوروی که باصرف هزینه‌های گزاف نظامی و اقتصادی توأم شد، موجب گردید ضعف و ناتوانی روس‌ها که تا آن زمان پنهان نگهداشته می‌شد، به خوبی آشکار شود. دو طرف متخاصم یعنی ارتش سرخ و مجاهدین به تناسب وضعیتی که در مناسبات بین‌المللی حاکم بود هر یک در موقعیتی کاملاً متفاوت از دیگری قرار گرفت. مجاهدین که از هویت مستقل و مرزهای شناخته شده‌ی کشورشان دفاع می‌کردند، نه تنها توانستند حمایت کشورهای غربی و نهادهای بین‌المللی را به دست آورند، بلکه از پشتیبانی اکثر کشورهای، به خصوص دولت‌ها و ملت‌های مسلمان نیز بهره‌مند شدند. اما ارتش سرخ که تا آن زمان شکست را تجربه نکرده بود، با ورود به جنگی فرسایشی که به هزینه‌های گزاف نظامی و اقتصادی نیاز داشت، بعد از گذشت مدت بیش از نه سال، توان مقابله را از دست داد و سرانجام در تاریخ ۲۵ ثور ۱۳۶۷ مجبور به ترک افغانستان شد. با

گذشت مدتی کوتاه پس از خروج ارتش سرخ، هم اتحاد جماهیر شوروی از هم پاشید و هم عمر رژیم‌های کمونیستی به خصوص در کشورهای همپیمان شوروی در سازمان ورشو، به پایان رسید.

فروپاشی شوروی درحالی‌که با مدرن‌ترین سلاح‌های هسته‌ای مجهز بود، این حقیقت مهم را آشکار ساخت که به جای توان نظامی، عوامل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی‌اند که در تغییر و تحول و معادلات مهم جهان نقشی تعیین‌کننده دارند. کافی است وضعیت شوروی در پایان جنگ دوم جهانی را با وضعیت آن کشور در پایان جنگ سرد مقایسه کنیم، تا در معادلات بین‌المللی به اهمیت نقش عواملی به غیر از جنگ پی ببریم. در جنگ جهانی دوم قریب ۷۲ میلیون از مردم شوروی به کام مرگ کشانده شدند، یعنی روزانه ۸۱ هزار نفر. افزون بر این، سه میلیون روس در اردوگاه‌های آلمان به‌ویژه در اتاق‌های گاز از پای درآمدند. با وجود این تلفات سنگین، نهنها شوروی شکست نخورد و همچنان کشورهای زیادی را تحت سلطه خود داشت، بلکه در پایان جنگ به عنوان یکی از دو قدرت مهم جهان درحالی ظاهر شد که کشورهای زیادی در جهان همپیمان او بودند. اما در پایان جنگ سرد وضعیت برای شوروی کاملاً متفاوت بود؛ زیرا در تمام مدت‌زمان اشغال افغانستان حدود پانزده‌هزار نفر تلفات داشت، یعنی اندکی کمتر از تلفات یک روز آن در جنگ دوم جهانی. با آن‌هم نهنها مجبور به خروج از افغانستان شد، بلکه با فاصله‌ی زمانی کوتاه از این خروج، هم خود شوروی تجزیه شد و کشورهای تحت اشغال آن به استقلال دست یافتند و هم عمر رژیم‌های کمونیستی به پایان رسید.

پایان جنگ در جوامع غیر مسلمان

با وجود آن‌که همچنان سرمایه‌های زیادی برای ساخت و یا خرید جنگ‌افزار هزینه می‌شود؛ نمی‌توان این واقعیت آشکار را نادیده گرفت که دغدغه‌ی اصلی جوامع بشری در جهان کنونی به موضوعاتی اختصاص دارد که به جنگ مربوط نمی‌شود. در بیش از هفت میلیارد جمعیت جهان، تعدادی اندک آن هم در جوامع بحران‌زده‌ی اسلامی، به اندیشه‌ی جنگ مشغول‌اند. به هر گوشه‌ی از جهان که نظر بیندازیم این حقیقت را به آسانی می‌توان دید که افراد در جوامع مختلف، به جای کشتن و کشته‌شدن، به رفاه و آسایش در شرایط بهتر زندگی می‌اندیشند. این حقیقت در کشورهای آسیایی، آمریکایی و حتی در افریقا که به خاطر فقر، مهم‌ترین بحران‌ها را پشت سر گذاشته، به خوبی قابل مشاهده است. جوامع اروپایی که به خاطر خصومت‌های تاریخی، خون‌بارترین جنگ‌های تاریخ را تجربه کرده‌اند و برای تعیین و تثبیت مرزهای شان میلیون‌ها نفر را قربانی کردند، اکنون مرز در میان‌شان مفهوم چندانی ندارد و سازمان‌ها و ادارات پیچیده‌ی گمرکی و پلیسی آن‌گونه که در مرز میان دیگر کشورها موجود است، در مرزهای کشورهای اروپای مشاهده نمی‌شود. پارلمان مشترک، سازمان دفاعی مشترک و کم و بیش پول مشترک، گام‌های مهمی است که در اروپای واحد برداشته شده است.

اکنون این پرسش اساسی مطرح می‌شود که آیا ثابسته است در حالی که مسلمانان قایل به رسالت جهانی برای دین خود می‌باشند و پیامبر خود را پیام‌آور رحمت برای تمام بشریت می‌دانند، خبرهای جنگ و کشتار و یا شعارهای جنگ طلبانه و خشونت‌آمیز را در جهان پخش کنند، در صورتی که فضای مسلط در ذهنیت مردم جهان با خواسته‌هایی چون امنیت، رفاه و آسایش گره خورده است؟ آیا زمان آن نرسیده است تا این حقیقت آشکار را بپذیریم که دوران جنگ سپری شده و زمان آن است که چون دیگر ملت‌های جهان به فکر رفاه و آسایش جوامع خود باشیم؟ آیا زمان آن نرسیده است که علمای جهان اسلام همچنانکه به تبع دیگر ملت‌های جهان، لغو برده داری را بپذیرفتند، پایان دوران جنگ را با صراحت اعلان کنند و به تشویش‌ها و تردید‌هایی پایان دهند که ذهنیت

بسیاری از مسلمانان را فرا گرفته است و از افتخار و غرور بیجای افراد نادانی بکاهند که به نام اسلام شعار جنگ و خشونت سر می‌دهند؟

پایان

